

ترجمان البلاغه

هر کس در ادبیات کلاسیک زبان فارسی غور و تأملی کرده است نام کتاب « ترجمان - البلاغه » را شنیده و بدون تردید اکثر آشنایان با ادبیات کلاسیک فارسی - مخصوصاً آشنای بدوره پیش از هجوم مغول - آرزو کرده اند که یککاش ما این کتاب را بدست می‌آوردیم. همچنان که همین دم نویسنده آرزو دارد که یککاش کتاب « خنگ بت - سرخ بت » عنصری و « شاد بهر » و « عین الحیات » هم، یا « کلیله و دمنه » منظوم استاد رودکی را میدیدم و یا « کتاب التاجی » تألیف « ابی اسحق ابراهیم بن هلال بن ابراهیم الصابی » و با قسمتهای گم گشته تاریخ شیخ ابو الفضل البیهقی رامی یافتم، و صدها کتب نفیس دیگر که از میان رفته یا نایابست همواره مطمح نظر و مأمول اهل کتابست ...

ترجمان البلاغه که ما آنرا از « فرخی » میدانستیم و اینک معلوم میشود از **محمد بن عمر الرادویانی** است، در استان بول بهمت آقای **احمد آتش** که از فضایی بی آرام و فعال ترك است بطبع رسیده و مقدمه معتنی بشرکی و بخط لاین بر آن نوشته و با حواشی، مورد استفاده اهل فضل قرار داده شده است.

ترجمان البلاغه مانند بسیاری از کتب علمی هم عصر خود از اعجاز ایجاز که شیوه خاص شرایرانیان ناعصر مؤلف این کتابست و در سبک شناسی عنوان خاصی دارد، جدا و فر بهره مند است، و میتوان گفت که درین شیوه قدری هم نند رفته و احیاناً با ایجاز مغل انجامیده است؛ بهمین علت می بینیم که این مؤلف توانسته است هفتاد و سه فصل را با تعریف و شواهد متعدد در ۱۳۸ صفحه بگنجاند!

یککاش این مؤلف و مؤلفان دیگر بجای خوی گرفتن باین صنعت، با طناب خسوی میگریفتند تا آثاری زیاد تر از سخنان بزرگان معاصر خویش که سخن خود ایشان هم از آن جمله است برای ما باقی میگذاشتند که هم فرو نشاندۀ عطش بیحد ما میبود و هم از آن جواهر پراکنده و گمشده، دانههای بیشتری باز دیگر بکف اخلاف در میآمد...

عیب دیگر این ایجاز آنست که در صورت اندک غفلت از طرف ناسخ یا مصحح سلسله عبارت و بیج و مهربه الفاظ چنان برهم میخورد که گاه موجب سقطات زبان بخشی میشود و این هر دو حالت متأسفانه در این نسخه صورت حقیقت یافته است.

بیش ازین نباید از این کتاب بحث کرده شود چه اگر شنونده اهل نباشد از شنودن آن بحثها فایده و لذتی نخواهد برد و اگر شنونده اهل باشد از شنیدن نام کتاب و دانستن زمان تألیف چنان است که گوئی آن کتاب را خوانده است و بر مبتدی نیز واجبست از همین اندازه تعریفی که شنید بشوق آید و کتاب را بدست آورد و بخواند ...



اکنون مطالعاتی که ما در آن نسخه کرده ایم و اختلاف سلیقهائی که با مصحح محترم

آن آقای آتش درباره‌ی الفاظ داریم و در حواشی آن کتاب یادداشت کرده‌ایم - یا اغلاطی که در متن پیدا شده و از نظر مصحح نگذشته است، یا رجحانی که بظن نگارنده سطور لفظی را بر لفظی است و در حواشی بخلاف آن رجحان اشاره شده یا آن رجحان را متذکر نشده‌اند، در این مقال ذکر می‌کنیم، و نیز بعضی اشعار نفیس و عزیز الوجود را بشتاب اینکه شاید بدینزودی همه کس را توفیق خریداری کتاب روی ندهد که از آن اشعار متمتع گردد نقل می‌نمائیم، خاصه که آن شعر مطمح نظر ما از حیث انتقاد قرار گرفته باشد، بالجمله امیدست که خوانندگان را ازین زحمت مافایده‌تی حاصل آید و دانشجویان را از مطالعه آن منفعت و لذتی عاید گردد.

ص ۴ - س: ۴ - ۴ - مر دانشیان (بطریق اضافی در دو سطر) در حالتی که اصل نسخه: مر دانشیان بوده و مصحح در حاشیه بدین معنی اشاره کرده معینا بخطائی چنین که هیچ معنی ندارد مبادرت جسته است اصل عبارت اینست:

«.. تصنیفها بسیار دیدم مر دانشیان هر روز کاری را اندر شرح بلاغت ..»

و اینجا « مر » ازادات و علائم « مفعول له » است و « دانشیان » در حال اضافه به « هر - روز کاری » مفعول این جمله است .. الخ. یعنی دانشمندان جمع دانشی مکرر دیده شده است اما « دانشیان ! » و « مر دانشیان ! » با هم دیده نشده است.

ص ۳ س ۱۴ : اعراق اینجا معنی ندارد و باید اغراق باشد که نوعی از صنایع بدیعیه است.

ص ۳ س ۱۴ : اصل عبارت چنین است « و یک یک بیت هزل و طیبیت نیز از وی دور کردم، تا همه دواعی انس اندروی موجود بود همچنان که دل را اندروی بهره دانش بود تن را رامش بود. » ازین عبارت بخوبی معلوم میشود که در جمله « بیت هزل و طیبیت از وی دور کردم ... » دور کردم غلط و صحیح « دور - نکردم » است، بجه دلیل: اول قرینه لفظی ابتدای جمله که عبارت « یک یک بیت » باشد میرساند که مراد آوردن و اثباتست و گرنه هر گاه مراد نفی آوردن ابیات هزل بطور اطلاق میبود، عبارت یک یک بیت ضرورت نداشت ... دلیل دوم: قراین آخر جمله از قبیل « دواعی انس » و آنجا که گوید: « همچنانکه دل را بهره دانش بود، تن را رامش بود » و دواعی انس و رامش تن، مربوط با آوردن ابیات هزل و طیبیت است نه نیاوردن آنها. دلیل سوم که دلیلی قاطع تر است بودن ابیات هزل و هجو و طیبیت است در متن کتاب منجمه ص ۴۸ و غیره که دیگر معلومی برای نزاع و بحث باقی نمیگذارد!

ص ۳ س ۴: « نسختی سخت کردم بر رسم مجلس فلان... » نسختی سخت در زبان فارسی دیده نشده مگر و ص « سخت » بصفحت سخت باز کرده نه بسخت چنانکه گویی: نسختی سخت بزرگوار - نسختی سخت زود - نسختی سخت سره - نسختی سخت خوش خط و بد خط و غیره - اما نسختی سخت بی معنی است و سخت صفت « نسخت » نمیشود و ظاهراً اگر « سخت » را بکلی زاید ندانیم باید آنرا هم « نسخت » بخوانیم و عبارت

چنین باشد > نسختی نسخت کردم ... و این سنخ عبارت در فارسی سابقه دارد هر چند امروز نمی نویسند . فردوسی گوید :

خروشی خروشیدم از پشت زین
که چون آسپاشد بریشان زمین

ص ۱۰ س ۱۱ - « اندر آب » غلط و « اندراب » درستست و آن نام شهر است بقول یاقوت بین غزنین و بلخ که نقره معدن بنجهپیر را در آن شهر ذوب میکردند - از عبارت متن هم این معنی پیدا است که میگوید : « بدان وقت که عامل اندراب او را باز داشت » یعنی حاکم و والی اندراب حبس کرد ... در آذربایجان هم شهر کی بدین نام بوده که حمدالله مستوفی نام برده است .

ص ۱۱ س ۵ - مجانس از الفاظ، نامی بود گردنده میان چیزهای مختلف بمعنی . این عبارت غلط است و معنی مجانس را نمرساند و بیشک در این عبارت افتادگی است و باید چنین باشد ... گردنده میان چیزهای متفق با لفظ و مختلف بمعنی ...

ص ۱۴ س ۱۶ - قطعه ایست از عسجدی که عیناً ثبت میشود - (در تجنیس زاید)
تا پیل چو یک فریشم بیله اندر نشود بچشمه سوزن
شاهها تو بزیر فر یزدانی بدخواه تو ز بردست اهریمن
که در متن و اصل « یزدانی » بیاء خطاب یزدان ضبط شده و در آن صورت وزن شعر بهم میخورد .

ص ۱۷ س ۱ - کراتب گیرد از عشق نگارا - نگاری درستست و نگارا با الف خطاب اینجا بمعنی است . و این مصراع جزو قطعه ایست که در صنعت مقلوب آورده و آن قطعه چنین است :

گر آیم را بر یزد عشق شاید کز آب دیسده به عشق مبارک
کراتب گیرد از عشق نگاری چه سودار آب بر ریزد بتارک
و بعد گوید « مراد مطلع بیت اولست بدان حرفها تمام شود چون باشکونه بغوانی » . بنظر من این عبارت کتاب هم غلط است هم ایجازی بس متخل دارد ! چه اولامراد « مطلع » نیست بلکه مراد « صدر بیت » است ، زیرا مطلع نام بیت نخستین قصیده است و نام جزو اول هریتی « صدر » است نه مطلع و اینجا قصدش عبارت « گر آیم » و « کراتب » است که در صدر دو بیت قرار گرفته و مقلوب « مبارک » و « بتارک » واقع شده اند . پس در این صورت میبینید که جمله « بیت اول » هم در متن غلط و صحیح چنان است که مینوشت :

مراد صدر دو بیت قطعه است که عجز هر دو بیت بدان حرفها ... الخ .
و از عجایب است که مؤلف کتاب بجای صدر بیت مطلع بیت آورده است با آنکه جای دیگر در همین کتاب صدر را بجای خود استعمال کرده است :

بعد ازین قطعه یک قطعه دیگر در صنعت مقلوب آورده است که عین آن را رشید و طواط هم در حدائق السحر آورده است و آن قطعه در این کتاب مانحن فیه غلط ضبط شده و سا

آنکه در حواشی مصحح باین معنی پی برده است آنرا در متن اصلاح نکرده و حال آنکه
خطا بودنش مورد هیچ شبهه نیست .

قطعه از میر علی پور تکین

میرک سینا لطیف و چابک و برنا	هرچ بگویم از و خوش آیدوزیبا
آن کس باشد کریم و گر نشناسی	زود بخوان باشکونه میرک سینا

و صحیح مطابق ضبط و طوایف آنست که مصراع نخستین بیت دوم چنین باشد : هست انیس
کریم و در شناسی ... الخ که « انیس کریم » مقلوب « میرک سینا » است نه « آنکس باشد
کریم » ...

نکته دیگر که اینجا میتوان یاد کرد نام گوینده قطعه اخیر است - این شخص در
چاپهای قدیم حدائق السحر (علی نورمکنبی) ضبط شده بود - بعد در چاپ آقای اقبال
آشتیانی (علی پور تکین) ضبط شد و اینجا (میر علی پور تکین) و نام وی هم مکرر آمده است -
و اگر این ضبط روایت باز در کتاب یا نسخه دیگر تغییر نکند، ما را بیاد امیر پور تکین پادشاه
ماوراء النهر که باسلطان مسعود غزنوی معاصرو بازها باو صلح و جنگ کرد ، میاندازد .

ص ۱۸ س ۱۳ - اینجا قطعه بسیار معقد و رکیک در صنعت مقلوب مستوی آورده
و در آن غلطی بزرگ افتاده و من آنرا تصحیح کردم .

دویتی در مقلوب تمام

ای شوخی را گنج، نگاری خوشیا	ای شکر بسار، درد را بسر کشیا
ای شهره کلام، مالک هر هشیما	ای شیر آور، بسا بسرو آرشیا

و در متن ترجمان البلاغه مصراع اول از بیت دوم چنین بود : ای شهر کلام ملک راهر هشیما !
و من از روی قیاس و حدس آنرا اصلاح کردم .

ص ۲۱ س ۱۴ - ۱۵ - ظاهر فضل در صنعت « مقتضب » که گویا مرادش نوعی
از جناس است (۱) گوید :

بر مملکت سوار نگشتی تو از گزاف	و آزاد گانت بنده نگشتند خیر خیر
ایدون بموقعی (۱) بمدارای روز گار	کز نیش نوش مکی وز باده شیر شیر (۱)

اولا در متن چاپ استانبول روی گزاف ضمّه نهاده اند و حال آنکه در کتب فرهنگ
فارسی گزاف را بر وزن خلاف بکسر و بعضی بفتح اول نوشته اند و بضم اول دیده نشده
است . ثانیاً بعد از آن که ما باصل نسخه مراجعه کردیم بیت ثانی چنین ضبط شده بود :
ایدون موقعی بمدارای روز گار کز نیش نوش مکی وز ماده شیر شیر
و این خود صحیح است و چند غلط در يك بیت چگونه رخ داده و از آن غفلت شده است؟

ص ۲۳ س ۴ - ۷ - در صنعت مقتضب که ظاهراً بجای جناس زاید آورده گوید :
« بوقتی که قراخان اندر بند بود احمد منصور گفت :

آنکه ترا بند کرد و بندهت را نیز	بندی کرد ست نسا بدیدی و پنهان
بند تو از آنست و بند من از غم	بند تو بر پای و بند بندهت بر جان

این قطعه در اصل نسخه نیز همینطور است اما ظاهرآ باید بیت اول چنین باشد :

آنکه ترا بند کرد، بندهم ترا نیز
بندی کرد دست نی پدید که پنهان

میخواهد بگوید : آنکه ترا حبس کرد بنده ترا نیز بند کرد دست، اما بند بنده تو پدید نیست و پنهان است الی آخر... در مصراع اول معلوم است که او عطف در متن موردی ندارد زیرا در آن صورت بند ناپدید نیز بهر دو جمله عطفه و معطوفه باید برگردد و حال آنکه بند ناپدید در مصراع ثانی به گوینده مر بوط است نه بمخاطب او - و در مصراع دوم « ناپیدی » بکلی نازیه است و نظیر آن بهیچوجه دیده نشده و گویا بی معنی است و یا باید آنرا « ناپدید و پنهان » خواند که علاوه بر استعمال مترادف و حشو شعر را از انسجام می اندازد و یا بطریقی که ما حدس زده ایم ؟

ص ۲۴ س ۱ - اغلاطی است که در حاشیه تصحیح آن اشاره شده است .

هم درین صفحه يك قطعه از « محمد عبده » ذکر کرده است که ماعین آنرا برای نشر در میان هموطنان و کسب عبرت و پند اینجا نقل مینمایم :

گویند مرا چرا گریزی از صحبت و کار اهل دیوان
گویم زبیرا که هوشیارم دیوانه بود قرین دیوان

و این محمد عبده از بزرگان نظم و شروادب فارسی است و بقول نظامی عروضی دبیر بفرخان بود و در علم تعمقی و در فضل تنوقی داشت و در نظم و نثر تبجری (رك : ص ۱۳ متن و حواشی چهارمقاله طبع لیدن) و ترجمان البلاغه قطعه منسوب بفردوسی را که بیت ابوطاهر خسروانی را تضمین کرده در (ص ۱۰۴) بوی نسبت میدهد و بهمان وزن و روی بیتی دیگر از او در این کتاب آورده که گوید :

سهی سروم از ناله چون نال گشته شهی مانده (؟) از غم سهیل بمانی

باز در همان صفحه دو شعر عسجدی را ذکر میکنند (بقراین دیگر حدس زدیم که در فتح خوارزم است) و ازین قصیده باز هم اییاتی درین کتاب هست و يك بیت هم در قابوسنامه دیده شد و ما همه را اینجا گرد آوردم :

عسجدی :

- ۱- خجسته دولت عالی همین کرد ای ملك پیمان
 - ۲- فرود آرد سپاهت را بگرد کشور عاصی
 - ۳- برانگیزد ز شادروان سپاه (۱) پادشاهی را
- نشانند يك غلامت را بران شاهانه شادروان

.....
.....

- ۴- هزیمت رفتگان چونان همی رفتند روی از بس
چو اندر رسته‌خیز آن کس کجا گوینده بهتان
- ۵- دودست اندر عنان چونان چو اندر سلسله دوزخ
دوبای اندر رکاب ای دون چو اندر کنده زندان
- ۶- چو بازیگر همی رفتند خم داده میانک را
بعلق اندر یکی حلقه بتن عریان بدل بریان
- ۷- نهاده دست چون کوران همه بر پشت یکدیگر
عصای یکدگر گشته ، نژند از تهمت عصیان
- ۸- ز بس گشته ز بس غرقه ز خیل دشمنان گفتی
چه شده امون چه شد جیغون که آن چو نین شد این چو نان
- ۹- سپهسالار لشکرشان یکی لشکر شکن کاخر
شکسته شد از اولشکر، ولیکن لشکر ایشان

ایسن اشعار از تضاعیف کتاب اقتضاف شد - شعر ۴ و ۵ را در صفحه ۴۵ بعنصری نسبت داده است ولی يك بيت ديگر که در قابوسنامه بالصراحه بعسجدی منسوبست و جزو همین قصیده است درین کتاب باز بعنصری نسبت داده شده بود لذا ما این دو بیت و آن يك بيت را که بیت ۹ است و از حیث وزن و سبک و شیوه و قدری تکلف همه بهم شبیه و از يك طرازند در اینجا گرد آورده ایم تا بعد از این تصحیحات و تفحصاتی بعمل آید... بیت ۶-۷ نیز درس ۲۴ بنام عسجدی بود ولی شعر ۸ درس ۵۳ با اسم شاعر ضبط بود و بعید نیست که از همین قصیده باشد؟ شعر ۹ نیز چنانکه گفتیم در ترجمان البلاغه با اسم عنصری است ولی در قابوسنامه فصل سپهسالاری کردن این بیت بهمین روایت که ما اینجا آورده ایم و قدری با روایت ترجمان البلاغه تفاوت دارد با اسم عسجدی است.

نیز در همین صفحه قطعه‌ای از غضایری دارد که جزو قصیده بحر متقارب بقافیة الف همواست و چنین است :

بدرست اندرش برق و ز برش براق که یسار دش پیش آمدن و ز کجا
که نه طعن ژو پیش رد کرد کس نه هر گز شدش زخم خطی خطا

با وجود آنکه در اصل متن شعر صحیح بوده بسبب غلط خسوانی در مصراع سوم «نه هر گز» به «کی نه کز» تصحیف گردیده است و ما آنرا مطابق اصل ضبط کردیم! از این قصیده غضایری در این کتاب و حدائق السجروالهمجم شعرهای متعدد وجود دارد و یکی از معروفترین آنها را در ترجمان البلاغه با اسم عنصری ضبط کرده است و آن اینست:

عصا بر گرفتن نه معجز بود همی از دهها کرد باید عصا
ولی دیگران آنرا بغضایری نسبت داده اند منجمله شمس قیس که مورد اعتماد است.

ص ۲۸ س ۴ - درین سطر مؤلف قسم سوم از اقسام مطابقه را در عروض ردالمعجالی الصدر آورده و گوید : فاما دیران آنرا «ردالصدر علی الفخذ» خوانند یعنی بس و پیش (کذا) الی آخره... و در شرح آن قبلا میگوید : «آنست که لفظ اول

بصدر بیت مذکور بود. بدون شک کلمه «صدر» اینجا غلط و صحیح «درحشو» است، شاهی هم که آورده است این معنی را نایب میماند.

ص ۲۹ س ۱۱ - این شعر دقیقی در اصل متن و نسخه چاپی اینطور آمده است :
من جاه دوست دارم کازاده زادهوم (۲) آزادگان بجان نفروشدن جاه را
واملاي «وم» بعوض «ام» جائي دیده نشده است .

ص ۴۲ ص ۵ - ۶ - قطعه از « لیبی » آورده است که چند موضوع تاریخی و
بك مسئله بسیکولوژی را روشن میسازد و آن قطعه اینست :

گرفرخي ببرد ، چرا عنصری نبرد ، پیری بماند دیر و جوانی برفت زود !
فرزانه ای برفت و زرفتنش هر زبان ! دیوانه ای بماند و زماندش هیچ سود!
این قطعه استاد لیبی میسراند که فرخی زودتر از عنصری مرده است و جوان مرگ
شده. و نیز ثابت میکند که ترجمان البلاغه علی التحقیق تألیف فرخی نیست و پس از مرگ
فرخی تألیف شده و بالاخره میسراند که لیبی با عنصری میانۀ خوشی نداشته و تنها غضابری
نیست که از استاد بزرگ رنجش داشته سایر استادان هم از عنصری رنجیده بودند !
بی مناسبت نیست حالا که برده از روی قسمت کوچکی از حال فرخی برداشته شد
استفاده دیگری که از شعر مظفری شاعر بمناسبت لغت «خی = خیک» منقول از لغت
فرس اسدی شده است و لقب فرخی را که « تاج الشعرا » بوده است یاد کند :
بگشای بشادی و فرخی ای جهان آستین خی
کامروز بشادی فرا رسید تساج شعرا خواجه فرخی

ص ۴۳ س ۱۱ - ۱۵ - درین کتاب اشعاری از قصیده معروف عنصری که در فتح
خوارزم سال ۴۲۰ هجری گفته (چنین نماید شم شیر خسروان آثار) آورده که بعضی از
آنها در دیوان از نسخ چاپی و خطی نیست از آن جمله دو بیت در این صفحه برای صنعت
متضاد شاهد آورده و ما اشعاری که باید مقدم بر این قطعه باشد و در آنجا یافته ایم نقل
کرده و بعد از آن قطعه را نقل مینمائیم که دانشجویان آنها را بدیوان خود ضمیمه کنند .
بعد از بیت پنجم (رود چنانکه . . .) گوید :

به پیش آنسپه کوه صف سیل صفت سپهر تافتن و مار زخم و مور شمار
مبارزانش بشیروی پیل و زهره بیر پیاس آهو و کبر پلنگ و قد چنار
همه سپرتن و شمشیر دست و تیرانگشت همه سپه شکن و دیوبند و شیر شکار
و قطعه مزبور بعد از شعر « بدولت ملک شرق و . . .) باید باشد و مؤلف گوید
« هم اوراست اندر فتح گر گانج » و این شهر همان است که بعدها « اور گنج » شد و
اهراب آنرا « جرجانیه » میگفتند و پایتخت خوارزم بوده است .

رکاب عالی بگذشت و لشکر از پس او چنان کجا برود فوج فوج موج بچار
فزونشان همه کم کرد و رویشان همه پشت نشاطشان همه غم کرد و فخرشان همه عار